

## سورة البقرة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الم (۱) ذلک الكتاب لاریب فیہ ہدی للمتقین (۲) الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلّٰة  
و ممّا رزقناہم ینفقون (۳) و الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة ہم  
یوقنون (۴) اولئک علی ہدی من ربہم و اولئک ہم المفلحون (۵) ﴿

### ترجمہ

بنام خداوند رحمان و رحیم، الف، لام، میم. (۱) این کتاب بی شک راهنمای پرهیزگاران  
است (۲) کسانی کہ بہ غیب ایمان دارند و نماز گزارند و از ہر چہ روزیشان کردہ ایم، انفاق  
کنند (۳) و آنان کہ بہ آنچه خدا بہ تو و بر پیشینیان فرستادہ ایمان آرند و بہ عالم آخرت یقین  
دارند (۴) آنها بر ہدایت پرورگار خویش استوار و تنها ایشان رستگارند. (۵)

### مفردات

﴿الم﴾ از حروف مقطعه قرآن است کہ در اول بعضی از سور آمدہ است. و رمزیست  
میان خدای متعال و پیغمبرش، کہ اگر خود پیغمبر معنی آن را بیان فرمود، می پذیرم. و  
گرنہ خلاف سیاق کلمات دیگر قرآن، دلیل رمز بودن آنست و اشارہ دارد کہ افراد بشر اجازہ  
سئوال و کنجکاوی از آن را ندارند. چنانچہ مفسرین ہرگاہ معنائی را بہ عنوان احتمال برای  
این حروف بیان می کنند، در آخر می گویند (واللہ اعلم بمرادہ). بعضی از مفسرین خوش  
ذوق گفتہ اند: این حروف اشارہ دارد با اینکہ قرآنی کہ برای شما نازل کردہ ایم، از حروفی  
ساختہ نشدہ است کہ از خزانہ غیب خود بیاوریم، بلکہ تمام قرآن از همین ۲۸ حرف  
معمول و مصطلح خود شما است کہ صبح و شام با آنها سخن می گوئید، با وجود این

اگر باور ندارید که قرآن از جانب خداوند است، آیه و سوره‌ای مانند آن، بیاورید. <sup>۲</sup> البته این قول متین و جالب است و ربطی به معنای «الم» ندارد.

### توضیحات

۱. «لا ریب فیہ» شهادت خداوند متعال است به صحت و اتقان مطالب قرآن و بطلان هر عقیده و فکری که مخالف قرآن باشد، زیرا آیات قرآن از مرکز وحی پروردگار عالم خبیر صادر شده است، خدائی که اندکی از علوم بی نهایت خویش را به بشر بخشیده و قطره‌ای از اقیانوس دانش خود را موقتا به وی عطا فرموده است و بشر چون این حقیقت را درک نموده، لازمست هرگاه مطلبی از قرآن کریم با عقل و سلیقه او موافق نبود، فوراً انکار نکند، بلکه فکر خود را دقیق‌تر کند و بیشتر به کار اندازد، شاید اندکی از سطح عالی کلام حق برایش آشکار شود.

۲. قرآن، راهنما و هادی پرهیزگاران است نه دیگران؛ زیرا پرهیزگاران ستیز و لجاجت ندارند و جوایزی طلب حق هستند هر چند بر زیان آنها باشد. چگونه ممکن است قرآن کریم هدایت کند کسی را که به فکر بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی است و می‌خواهد سخن باطل خود را به کرسی بنشاند، پس اگر چه قرآن از رسانیدن مطالب خویش به آنها بخل نمی‌کند ولی هدایت واقعی قرآن به آنها نمی‌رسد، و باران رحمت قرآن را تنها زمین‌های پاک و دل‌های روشن پرهیزگاران می‌پذیرد و از آنها گل و ریحان می‌روید.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

۳. برای شناسائی پرهیزگاران خداوند متعال پنج صفت برای ایشان ذکر فرموده است:  
اول: ایمان به غیب، که بدین وسیله انسان از حیوان امتیاز پیدا می‌کند، حیوانات جز عالم ماده و محسوسات طبیعت، چیز دیگری را درک نمی‌کنند ولی انسان با فکر عمیق و دقیق خویش در ماوراء این عالم سیر و سیاحتها دارد، و دست توانای پروردگار حکیم و مهربان خویش را با چشم دل مشاهده می‌کند و عالم پاداش و کیفر را که مولود عدالت پروردگار اوست می‌بیند، چه ستم فاحشی است نسبت به انسان که او را در چهارچوب عالم ماده و حس محبوس کنیم و حقایق عالم معنی و واقعیت را از یادش ببریم.

[دوم]: ۲. اقامه نماز، پرهیزگاران اوقات فراغت را به میگساری و مخدرات زیانبار دیگر



صرف نمی کند و بیکار نمی نشینند و نمایش های شهوت زا نمی بینند؛ بلکه بدن و لباس خویش را می شویند و از کثافات می زدایند، و با دلی پاک و روحی آرام به پیشگاه خالق خویش بار می یابد و تنها او را به بزرگی می ستایند، و تنها از او کمک می خواهند. در برابر او تعظیم می کند و پیشانی به خاک می گذارند؛ در نتیجه چنان علوهمتی پیدا می کنند که به هیچ بنده دیگر، تملق و چاپلوسی نمی گویند و شخصیت خویش را لکه دار نمی سازند. سوم: انفاق؛ پرهیزگار، زیادی اموال خویش را در راه خدا انفاق می کند و می داند که مالک جهان خداست و خداوند برای ایجاد عطوفت و مهربانی میان بندگان خویش به اغنیاء دستور می دهد که با دست خویش از مستمندان دستگیری کنند و به یاری افتادگان بشتابند، پیش از آنکه فقر و فلاکت بر آنها فشار آورد و امتیازات طبقاتی با شکافی عمیق آنها را ناراحت و عصبانی کند و انقلاب های خونین بدست خود آنها یا دیگران به راه افتد. چهارم: ایمان به همه پیغمبران؛ پرهیزگار ایمان به پیغمبر خویش را با ایمان به پیغمبران سلف می پیوندد، و با این عقیده بشریت و دین و پیغمبران خدا را متحد و یگانه می بیند و دوئیت و اختلاف از فکرش دور می شود.

پنجم: یقین به آخرت؛ پرهیزگار عالم، بر اعتقاد به آخرت، یقین هم دارد. و بدون هیچ شک و تردیدی پاداش نیکو کاران و کیفر بدکاران را به چشم دل، مشاهده می کند، از این رو کردار و گفتارش در دنیا کنترل شده و حساب کرده است.

\*\*\*

﴿ان الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون﴾ (۶) ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم (۷) ﴿  
ترجمه

آنها که کافرند بیمشان دهی یا ندهی یکسانند؛ ایمان نیاورند. (۶) خدا بر دل های ایشان مهرزده و برگوش و چشمانشان پرده ای هست و عذابی بزرگ دارند. (۷)  
مفردات

﴿انذرتهم﴾ فعل ماضی و مفرد مخاطب است که به مفعول متصل شده است. از مصدر «انذار» به معنی بیدار باش دادن و عاقبت وخیم کارزشت را بیان کردن.  
﴿غشاوة﴾ به معنی پرده و روپوش است و وزن «فعاله» در عربی مختص به چیزهایی

است که شامل و محیط بر چیز دیگر باشد، مانند عصامه، عصابه، قلاده و همچنین صناعات و حرفه‌هایی که انسان به وسیله آنها سوار و مستولی بر کار است بدین وزن آیند. مانند، اماره، خلافت، خیاطت، صباغت.



### توضیحات

۱. پس از آنکه خداوند متعال اوصاف واحوال متقین را بیان فرمود، اکنون نقطه مقابل آنها را که کفار و بی‌دینان باشند، توضیح می‌دهد و طبعاً اضداد صفات آنها را که برای ایشان است، بیان می‌کند، درباره آنها فرمود: قرآن، هادی و رهبر آنهاست. و درباره اینها می‌فرماید: از هدایت قرآن و سخن پیامبر بهره نمی‌برند و شنیدن و نشنیدن برای ایشان یکسان است و درباره آنها فرمود: به آورنده‌ی قرآن و پیغمبران سلف و روز جزا ایمان دارند ولی راجع به اینها می‌فرماید: به طور کلی ایمان نمی‌آورند.

۲. مهر زدن خدا بر دل‌های ایشان مانند پرده روی چشم، کنایه از این است که چشم دل ایشان باز نیست و سخن حق را نمی‌شنود و در دل آنها تأثیر نمی‌کند، چون بارها سخن پیغمبر را شنیدند و نپذیرفتند و بر کفر و عناد خویش ثابت ماندند خدا هم با آنها چنین کرد، پس در حقیقت علت اصلی و سبب اولی خود آنها بوده‌اند و خدا هم نسبت به آنها ستمی روا نداشته است؛ چنان که در آیه دیگر فرماید: ﴿بل طبع الله علیها بکفرهم﴾ (نساء: ۴) (۱۵۵).

۳. کلمه ﴿علی سمعهم﴾ معطوف بر ﴿علی قلوبهم﴾ است؛ به دلیل آیه ﴿و ختم علی سمعه و قلبه﴾ (جاثیه ۴۵: ۲۳) و نیز به دلیل وقف قراء. و مناسبت دل و گوش در ادراک از همه جهات به خلاف چشم که ادراکش منحصر به جهت مقابلست.

۴. کلمه ﴿سمع﴾ مفرد آمد برای ایمنی از اشتباه به خلاف مثل دوابهم و بیوتهم.

\*\*\*

﴿ومن الناس من يقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین﴾ (۸) یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخادعون إلا انفسهم و ما یשמعون (۹) فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذاب أليم بما كانوا یكذبون (۱۰) و إذا قیل لهم لا تفسدوا فی الأرض قالوا انما نحن مصلحون (۱۱) ألا انهم هم المفسدون و لكن لا یשמعون (۱۲) و إذا قیل لهم آمنوا کما آمن

الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء إلا أنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون (۱۳) ﴿

### ترجمه

بعضی از مردم گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان داریم، لیکن ایمان ندارند. (۸) (به گمان خویش) خدا و مومنین را فریب می دهند، ولی جز خودشان را فریب نمی دهند؛ لیکن نمی فهمند. (۹) در دلهای ایشان مرضی است، خدا مرضشان را زیاد کند. و برای دروغ گفتنشان عذایی دردناک دارند. (۱۰) و چون به آنها گویند: در زمین فساد مکنید. گویند: ما اصلاح گرانیم. (۱۱) تنها خود ایشان فساد گراند ولی نمی فهمند. (۱۲) و چون به آنها گویند: شما هم مانند مردم ایمان آورید، گویند: چگونه ما هم مانند کم خردان ایمان آوریم؟ همانا خودشان کم خردند و لیکن نمی دانند. (۱۳)

### مفردات

﴿ناس﴾ بمعنی بشر است و همچنین، انس، اناس، انسان و آن مشتق از «تأنیس» است بمعنی دیدن بر خلاف جن و یا مشتق از انس و یا نسیان است.

﴿خدع﴾ بمعنی اراده مکروه و اظهار خلاف آنست که در فارسی آن را فریب و نیرنگ ترجمه می کنیم. و باب مفاعله آن هم، معنی ثلاثی مجرد است.

﴿شعور﴾ به معنی ادراک دقیق و لطیف است و «شعر» هم از همین بابست؛ زیرا شاعر معانی و اوزان لطیف و دقیقی را درک می کند و مجسم می نماید.

### توضیحات

۱. پس از آنکه خداوند متعال اوصاف و احوال متقین و کفار را بیان فرمود، اکنون عنان کلام به جانب منافقین معطوف داشته و ردائل اخلاقی آنها را در سیزده آیه بیان می کند. و منافقین مردمان متلون و بوقلمون صفتی می باشند که در ظاهر و نزد مسلمین ادعا اسلام و ایمان می کنند و حتی در مجامع مذهبی آنها شرکت دارند، ولی در واقع و باطن خویش به اسلام و پیغمبر ایمان ندارند. و نفاق از جبن و لثامت سرچشمه می گیرد، و منافق از این نظر بدتر از کافر است؛ زیرا شخص کافر باطن پلید خویش را با صراحت لهجه بیان می کند و تکلیف خویش را با مسلمین روشن می سازد به خلاف منافق که با حيله و تزویر، خبث باطن



خویش می پوشد و بر کفر و بی دینی خویش سرپوش می گذارد. و پیداست که زیان منافق برای اسلام بیش از کافر است؛ زیرا منافق با اظهار اسلام در مجامع مسلمین حاضر می شود و اسرار آنها را می شنود و چون با یاران کافر خویش خلوت کند، اسرار مسلمین را به آنها می گوید و آنها را علیه مسلمین می شوراند و فتنه و فساد و جنگ و خونریزی به پا می کند. ۲. از آیات راجع به منافقین چهار صفت زشت آنها آشکار می شود؛ بدین قرار: دروغگویی، نیرنگ بازی، کم خردی، ادعای بی جا. و منشأ تمام این صفات رذیله، ضعف نفس و جبن و لثامت معرفی شده است بدین ترتیب:

### صفات منافق

**اول:** دروغگوئی آنها در آیه اول بیان شد که گفتند: به خدا و روز جزا ایمان داریم در صورتی که ایمان نداشتند. و خداوند تنها در برابر صفت زشت. برای آنها عذاب دردناک ثابت می کند. و پیداست که دروغگو در دنیا. عذاب رسوایی در برابر مردم و نیز تنقیر و عدم اطمینان ایشان را نسبت به خود مشاهده می کند و رنج می برد و در آخرت به عذاب الهی گرفتار است.

**دوم:** خدعه گری، منافق به گمان خویش خدا و مومنین را گول می زند در صورتی که چه اشتباه بزرگی می کند، کسی که خیال کند خالق و آفریننده خویش رامی تواند فریب دهد؟ و یا مومنانی را که او، به خود پیوسته دانسته است؟ حقیقت اینست که: ایشان به خدا ایمان ندارند و باور نمی کنند که مشاعر و احساسات درونی و حواس ظاهری ایشان، آفریده خداوندی است که آنها می خواهند به وسیله همین ابزار، سازنده آنها را بفریبند.

**سوم:** بیخردی ایشان است؛ و آن از توضیحی که در خدعه گری ایشان بیان کردیم، روشن می شود.

ایشان رجال بزرگی را که در مدت سیزده قرن، نمونه انسان کامل و مجسمه مکارم اخلاق شناخته شده اند، مانند علی ابن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر، سفیه و بی خرد می خوانند پس چه سفاقتی از این بالاتر می توان تصور کرد؟

**چهارم:** ادعای بی جای ایشان این است که با وجود این بی خردی و فتنه انگیزی خود را مصلح و خردمند می دانند، و اکنون ضعف نفس و ترس درونی آنها از آیات زیر آشکار می شود.





﴿و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا إلى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤن﴾ (۱۴) الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون (۱۵) أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين (۱۶) مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم في ظلمات لا يبصرون (۱۷) صم بكم عمى فهم لا يرجعون (۱۸) أو كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون أصابعهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت و الله محيط بالكافرين (۱۹) يكاد البرق يخطف أبصارهم كلما أضاء لهم مشوا فيه و إذا أظلم عليهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و أبصارهم ان الله على كل شيء قدير (۲۰) ﴿

### ترجمه

چون مومنان را ملاقات کنند، به آنها گویند: ما ایمان داریم و چون با دوستان شیطان صفت خود خلوت کنند، گویند: ما با شما هستیم و آنها را مسخره می کنیم. (۱۴) خدا را ایشان را مسخره می کند. و در طغیانشان رها کند تا کور دل و سرگردان مانند. (۱۵) ایشان گمراهی را با از دست دادن هدایت خریدند و در این سودا، سودی نبردند و هدایت نداشتند. (۱۶) حکایت آنها مانند کسی است که آتشی برافروزد و چون آتش اطراف خود را روشن سازد خدا روشنی را از ایشان بگیرد و آنها را در تاریکی گذارد، که جائی رانینند. (۱۷) آنها کران و لالان و کورانی هستند که متنبه نشوند. (۱۸) یا مانند کسانی که در زیر باران شدید آسمان قرار گرفته باشند که همراه تاریکی ها رعد و برق باشد، ولی خدا برکافران مسلط است. (۱۹) نزدیک باشد، که برق، دیدگانشان ببرد هرگاه هوا روشن شود گام بردارند و چون تاریک گردد توقف کنند و اگر خدا بخواهد شنوائی و بینائی ایشان ببرد. همانا خدا بر همه چیز تواناست. (۲۰)

### مفردات

﴿یعمهون﴾ فعل مضارع از باب «عمی» و مصدرش «عمه» بر وزن «شرف» است به معنی کوردلی و سرگردانی، و اعمی اعم از کوری چشم و دل است، و «عمه» مختص به کوری دل. ﴿استوقد﴾ فعل ماضی مفرد از باب استفعال از ماده «وقد» به معنی شعله ور شدن آتش است.

﴿صم بکم عمی﴾ جمع «اصم و ابکم و اعصی»، به معنی کرو لال و کور است.  
 ﴿صیب﴾ در اصل «صیوب» بوده از ماده «صوب» به معنی ریزش و فرود آمدن. و در اینجا مقصود باران است.  
 ﴿صواعق﴾ جمع «صاعقه» و آن غرش شدید ابر، همراه با آتش و برق است، که به هر چه برسد نابودش می کند.



### توضیحات

۱. پیدا است که دروغگوئی نشانه ضعف نفس و دنائت طبع است؛ زیرا مردم کریم و بزرگوارو آقا منش، چنان شجاعت روحی و مناعت طبعی دارند که به زبان خود اجازه اظهار خلاف حقیقت نمی دهند، دروغگو به مشتری از احتیاج، دروغ می گوید و به دشمن از ترس و به رفیق از دنائت، ولی مردم کریم با شجاعت اخلاقی خویش، احتیاج و دشمن را دفع می کند و با مناعت دوست نگه می دارد، علی علیه السلام می فرماید: «لا یجتمع الکذب و المروه»<sup>۲</sup> چنانچه راجع به غیبت نیز می فرماید: «الغیبه جهاد العاجز»<sup>۳</sup> و بزرگترین نشانه منافق دروغگوئی است، منافق در پیش رو مدح و در پشت سر نکوهش می کند، منافقین از ترس شمشیر به مسلمانان می گفتند، ما مسلمان و مؤمنیم، و از ترس کفار یا طمع به آنها می گفتند: ما از دسته و حزب شمائیم و ما مسلمین را مسخره می کنیم که به آنها اظهار اسلام می کنیم، خدا می فرماید: خودشان مسخره می شوند؛ زیرا دیر یا زود، دروغ آنها آشکار می شود و نزد هر دو دسته منفور و مطرود می گردند، آنگاه در زندگی حیران و سرگردان می مانند؛ چنانکه خدای متعال حالت تحیر آنها را در آیات بعد مثل می زند.
۲. در تمثیل اول اظهار ایمان آنها به روشن کردن آتش و حفظ خون و مالشان به روشنی اطراف، و رسوائی عاقبتشان به خاموش گشتن آتش و باقیماندن در تاریکی تشبیه شده است.
۳. در تمثیل دوم، قرآن کریم به باران تشبیه شده است و آیات وعد و وعیدش به رعد و برق، و اعتراضات و اشکالات منافقینی که در قرآن ذکر شده است به ظلمات، سپس حالت انزجار منافقین به کسی که انگشت در گوش گذارد، و حالت تردد و سرگردانی آنها به کسی که گاهی گام بردارد و گاهی بایستد.



﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۲۱) الَّذِي  
 جعل لكم الأرض فراشاً و السماء بناء و انزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقاً لكم  
 فلا تجعلوا لله انداداً و انتم تعلمون (۲۲) ﴿



### ترجمه

ای مردم پروردگار خود را عبادت کنید که شما و پیشینیان شما را آفریده است تا به مقام  
 تقوی رسید (۲۱) خدائی که زمین را فرشی و آسمان را بنائی کرده و از آسمان آبی فرو فرستاد  
 و میوه ها را برای روزی شما، پدید آورده. پس شما دانا هستید برای خدا همتا مگیرید. (۲۲)

### مفردات

﴿تتقون﴾ فعل مضارع و جمع مخاطب مذکر است از باب افتعال و مجردش «وقی»  
 به معنی نگه داشتن و محافظت است. و کلمه «تقوی» که در قرآن و روایت های بسیار بکار  
 رفته است، از همین ماده و به قول راغب اصفهانی، «تقوی»، جان خود را از ترس نگه  
 داشتن است. <sup>۵</sup> گویا شخص متقی خود را در حصار و سنگر خدا قرار می دهد، از این رو  
 از هیچ موجود و هیچ حادثه ای بیم و باک ندارد.  
 ﴿انداد﴾ جمع «ند» به معنی مثل و شبیه و مانند است.

## فلسفه عبادت

### توضیحات

۱. در آیه ۲۱ خداوند متعال مردم را دعوت به عبادت و پرستش خویش می کند و نتیجه  
 و هدف را رسیدن به مقام تقوی قرار می دهد. انسان به وسیله عبادت با خالق جهان و  
 مالک الملوک ارتباط پیدا می کند و همه مخلوقات را آفریده و محتاج او می بیند، و در آن  
 حال روحش مناعت و عظمتی پیدا می کند که نه به خاطر خوش آیند کسی تملق می گوید  
 و نه از ترس چیزی دروغ می گوید و تن بذلت می دهد. با مردم برای اینکه بنده خدا هستند  
 دوستی و تواضع دارد و صلح و جنگش تنها برای رضای خداست. اینست معنی حقیقی  
 «تقوی» و معنی حقیقی خود نگه داری از ترس.
۲. خداوند متعال دلیل دعوت مردم را به عبادت خویش ربوبیت و آفرینش قرار می دهد.

و با تفصیل بیان می کند که :

اولا: مربی و پروردگار شما هستم .

و ثانيا: آفریننده خود شما و اجداد شمایم .

و ثالثا: زمین را با خصوصیتی مناسب زندگی شما زیر پایتان گسترده ام .

و رابعا: آسمان را با کواکب و افلاکی دقیق و منظم سقف خانه شما قرار داده ام .

و خامسا: باران را که مایه حیات شماست، با نظمی مفید و موافق حکمت از آسمان

فرستادیم تا به وسیله باران از خاک تیره و خشک میوه های شیرین و آبدار به شما ارزانی

داریم، اکنون در برابر این نعمتها شما را دعوت به عبادت می کنیم تا سپاسگزاری منعم را

که ندای وجدان شماست انجام داده باشید و به علاوه روح خود را ترقی و تکامل بخشیده

به صفات عالی انسانیت متخلق گردید .

\*\*\*

﴿و ان كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون  
الله ان كنتم صادقين (۲۳) فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة  
أعدت للكافرين (۲۴)﴾

ترجمه

و اگر نسبت به آنچه بر بنده خود فرو فرستادیم، شک دارید، سوره ای مانندش بیاورید .  
و غیر خدا، یاران خویش را بخوانید، اگر راست می گوئید . (۲۳) و اگر نکردید - و هرگز  
نخواهید کرد - از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا گشته، پروا  
کنید . (۲۴)

مفردات

﴿شهداء﴾ جمع «شهید» به معنی حاضر و گواه و یاور و پیشواست . و نیز کشته شده  
در راه خدا را «شهید» گویند .

﴿دون﴾ نزدیک ترین مکان چیز است نسبت به کلمات «عند، قرب، جنب، فاصله» و  
تدوین کتاب به معنی نزدیک کردن اجزاء آن به یکدیگر است . «دونک هذا» یعنی این را  
بگیر از نزدیکترین فاصله خود، سپس در نزدیکی رتبه و مقام استعمال شده و گفته می شود



«زید دون عمرو» و نیز به معنی «غیر» بکار می‌رود که تجاوز از حدی است.  
«وقود» به فتح اول بمعنی آتشگیره و به ضم آن به معنی روشن کردن آتش است.  
«حجاره» جمع «حجر» به معنی سنگ است.

## اعجاز قرآن

### توضیحات

الف: با توجه به پنج مطلب معجزه بودن قرآن ثابت می‌شود و معجزه بودن قرآن به این معنی است: که این کتاب وحی الهی است و انشاء خود پیغمبر و بشر دیگری نیست.

۱. با وجود اینکه قرآن صریح و آشکارا در این آیه و نیز در ۳ آیه دیگر تمام ملت عرب را تحدی و دعوت به مبارزه می‌کند تاکنون که نزدیک ۱۴ قرن است کسی ادعای آوردن مثل قرآن را ننموده و یا اگر نموده ثابت نکرده است با وجود آنکه اعراب عصر قرآن در فصاحت و بلاغت پیشرفت شایانی کرده بودند و با پیغمبر و قرآن هم سخت دشمنی می‌ورزیدند تا آنجا که به جنگ کردن و کشته شدن و اسیر دادن و فدییه و جزیه حاضر بودند. پس برای آنها بسیار آسان بود که سوره مانند قرآن انشاء کنند و از این همه قربانی دادن برهند.

۲. این قرآن را محمدی آورده است که سابقه تمرین فصاحت و بلاغت نداشته و چهل سال مانند فردی عادی در میان آنها زندگی می‌کرده است، علاوه بر اینکه منشآت خود پیغمبر با قرآن امتیازی روشن دارد.

۳. در جمله «لن تفعلوه» صریح و روشن و با جزم و اطمینان کامل می‌گوید اگر عرب این زمان از آوردن مثل قرآن، عاجز است، خلف و آیندگان ایشان هم از آوردن قرآن، عاجز باشند هر چند فصاحت پدران خود تکمیل کنند.

۴. علاوه بر اینکه تاکنون مانند قرآن نیاورده‌اند، دانشمندان جهان در برابرش سر تعظیم فرود آورده و بآن گرویده‌اند.

۵. معجزه بودن قرآن تنها از نظر فصاحت و بلاغت نیست، بلکه دانشمندان کتابهای بسیاری بنام «وجوه اعجاز قرآن» نوشته‌اند و شاید بهتر از همه تفسیر المنار باشد که اخبار به مغیبات و عدم اختلاف و علوم ثابت و امثال آن را هم از وجوه اعجاز قرآن می‌شمارد.  
ب: ضمیر «من مثله» را بعضی راجع به قرآن دانسته‌اند، چنانکه ترجمه کردیم و بعضی راجع به «عبدنا» یعنی پیغمبر، چنانکه در توضیح گفتیم.



ج: مقصود از سنگ آتشگیره، بتهایی است که از سنگ می تراشیدند و در برابر خدای قرآن آنها را عبادت می کردند.

\*\*\*

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُوبُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (۲۵)

### ترجمه

ومژده بده کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته کنند. که برای ایشان بهشتهایی است که جویها در زمین آن روان است، و چون از آنجا میوه ای روزی آنها شود، گویند: این همانست که قبلا روزی ما شده بود و مانند آن برای ایشان آورند. و در آنجا همسران پاکیزه دارند و در آن جاودانند. (۲۵)

### مفردات

﴿اتوا به متشابها﴾ اتو، جمع مذکر فعل ماضی مجهول است و مقصود از ایشان  
﴿الذین آمنوا﴾ است و ضمیر ﴿به﴾ راجعست به ﴿الذی﴾ و متشابها حال است از آن.

### توضیحات

الف: آیه ﴿كلما رزقوا...﴾ را مفسرین، سه گونه معنی کرده اند:

۱. هرگاه میوه ای برای اهل بهشت آورند گویند این همانست که خدا در دنیا به ما وعده کرده بود برای پاداش اعمال نیک.
۲. هرگاه میوه ای برای آنها آورند ابتدا گمان کنند که آن میوه از جنس میوه های دنیا است، چون آن را شبیه میوه دنیا بینند، ولی چون تناول کنند لذت و طعم آنها را بهتر و عالی تر درک کنند.
۳. میوه های بهشتی از لحاظ هیئت و شکل، شبیه یکدیگرند ولی از لحاظ لذت و طعم متفاوتند.<sup>۷</sup>

ب: محققین از مفسرین گویند: «نسبت به بهشت و دوزخ و کیفیت عذابها و نعمت ها، بر مسلمان است که به ظاهر قرآن و اخبار معتبر، ایمان داشته باشد. و راجع به حقیقت



آنها، بحث و مجادله نکند، و از پیش خود سخنی نگوید و اظهار عقیده ای نکند.<sup>۸</sup>  
 ج: قرآن کریم غالباً آیات وعد و وعید را پشت سر هم ذکر می کند تا مسلمان نسبت به خوف و رجا به افراط و تفریط نگراید، و این دو حالت همواره معتدل و یک میزان در قلب و جایگزین باشد و در نتیجه در کردار و رفتارش معتدل و متوسط باشد؛ زیرا انسان در اثر افراط و غلبه خوف، یا مأیوس و گوشه نشین و یا متجری و هتاک می شود. و در اثر غلبه رجا، بی اعتناء به وظائف دینی و انسانی خویش می گردد، و نا منظم و بی پروا می شود. از این رو خداوند متعال پس از آنکه آتش دوزخ را با بتهای سنگی و بت پرستان سنگدل آن بیان فرمود، بوستانها و نهرها و میوه ها و همسران پاک بهشتیان را نیز معرفی می کند.

\*\*\*

﴿ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها فأما الذين آمنوا فيعلمون انه الحق من ربهم و أما الذين كفروا فيقولون ماذا أراد الله بهذا مثلاً يضل به كثيراً و يهدى به كثيراً و ما يضل به إلا الفاسقين﴾ (۲۶)

#### ترجمه

خدا شرم نیارد که به پشه و بالاتر از آن مثل زند، آنها که ایمان دارند بدانند، که آن درست است و از جانب پروردگارشان می باشد، ولی کافران گویند: خدا از این مثل چه می خواهد، بسیاری را بدان گمراه می کند و بسیاری را هدایت می نماید، ولی جز فاسقان بدان گمراه نشوند. (۲۶)

#### مفردات

﴿مثلاً﴾ از لحاظ اعراب ﴿مثلاً﴾ مفعول ﴿يضرب﴾ و ﴿ما﴾ ابهامیه است. و «مثل» تشبیه مرکب به مرکب است، مانند ﴿مثل الذين حملوا التوراة﴾. (الجمعة (۶۲): ۵)

#### توضیحات

۱. در قرآن کریم مثل های بسیاری ذکر شده است چنانکه در المعجم المفهرس ۶۳ مورد برای کلمه «مثل و مثلاً» می شمارد و غالب آنها تشبیه معقول به محسوس است و برای ایضاح و بیان مطالب بسیار مفید، و هر عاقلی این مطلب را می پذیرد، که هدف

اصلی سخن، اظهار ما فی الضمیر و افهام شنونده است پس هرچند این اظهار و افهام روشن تر و کامل تر باشد، گوینده بهتر به هدف خود رسیده است و شنونده هم بیشتر استفاده کرده، و نیروی فکر و وقتی را که مصرف کرده، بیهوده نگذرانده است.

۲. گاهی برای بیان و توضیح بعضی از مطالب، ناچار باید به مگس و پشه و عنکبوت مثل زد، چنانکه شاید در میان مشاهدات و محسوسات چیز دیگری جانشین آنها نشود، و مطلب معقول مورد نظر را چیزی مانند آن حیوان پست و کوچک بیان نکند؛ زیرا خصوصیت مورد نظر تنها در آن حیوان پیدا می شود، مانند چشم پوشی از محاسن و توجه به معایب نسبت به مگس و مانند خانه سست و ناچیز ساختن عنکبوت و خون مکیدن پشه بسیار ناتوان از انسان مقتدر. پس آنکه دلش بنور ایمان روشن باشد، این حقیقت را می پذیرد و باور دارد و آنکه آئینه دل خویش به زنگار گناه آلوده کرده باشد، چنین حقیقت روشنی را انکار می کند و به سخریه و استهزاء بر می خیزد.

\*\*\*

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (۲۷)

ترجمه

کسانی که پیمان خدا را پس از استحکامش می شکنند و رشته ای را که خدا به پیوند آن امر فرموده، می برند، و در زمین فساد می کنند، تنها ایشان زیانکارند. (۲۷)

مفردات

«نقض» بمعنی خراب کردن بنا و گسست و ریسمان است.

«عهد» به معنی قرارداد و پیمان است.

و «ميثاق» پیمانی است که با سوگند و مانند آن مستحکم شده باشد که در اینجا به ریسمان تشبیه شده است.

«ان يوصل» تاویل به مصدر می رود و در موضع جر است تا بدل از ضمیر «به» باشد و در اصل «یوصله» بوده است.



توضیحات

در این آیه شریفه سه صفت برای فاسقین ذکر شده است :

۱. شکستن پیمان محکم خدا و مراد به پیمان در اینجا دلالت عقل است بر توحید و عدل و ارسال رسولان و آنچه فطرت پاک انسان بآن گواهی می دهد و پیغمبران و کتب آسمانی به آن تذکر داده اند و شکستن این پیمان گوش ندادن به این ندای مقدس، و آلوده ساختن این فطرت پاکست .

۲. بریدن چیزی را که خدا به پیوندش امر فرموده است، و آن اتصال با پیغمبر و قرآن و ارحام است .

۳. فساد در زمین و آن گناهی است که زیانش به دیگری برسد .

\*\*\*

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (۲۸)  
هو الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۹﴾

ترجمه

چگونه منکر خدا می شوید و حال آنکه شما مرده بودید و او شما را زنده کرد و بار دیگر می میراند و باز زنده می کند و باز بسوی او می روید (۲۸) اوست که هر چه در زمین هست یکسره برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان پیا ساخت، او به همه چیز داناست. (۲۹)

مفردات

برای کلمه ﴿استوی﴾ مفسرین ۳ معنی گفته اند:

۱. قصد و آهنگ نمود. ۲. مستولی و مسلط شد. ۳. اقبال کرد و رو آورد و حاصل این معانی نسبت به ذات باری این است که گفته شود اراده و مشیت خود را متوجه آسمان ساخت. ﴿فسویهن﴾ یعنی کرات آسمانی را منظم و مرتب کرد و هر یک را به اندازه و کیفیتی مخصوص در نقطه ای معین، ثابت یا سیار قرار داد، بدون کوچکترین نقص و اعوجاجی.



و ضمیر ﴿هن﴾ راجع «بسماء» است به اعتبار جنس و یا ضمیر مبهم است مانند: ربه رجلا.

### توضیحات

۱. انسان هرگاه ذهن خویش از شنیده‌ها و گفته‌ها بشوید و فطرت پاک و بی‌آلایش خود را در برابر این سخن متقن و مستدل خدای متعال قاضی و حکم قرار دهد سرورش غیبی در گوشش می‌خواند:

آفتاب آمد دلیل آفتاب      گر دلیلت باید، از وی رو متاب

آیه شریفه با استفهام توییخی شروع می‌شود تا مردم را چنانکه گفتیم، به فطرت پاکشان ارجاع دهد، مانند بسیاری از آیات دیگر که با استفهام توییخی شروع می‌شود و علی علیه السلام تذکر به فطرت را وظیفه پیغمبران معرفی می‌فرماید.<sup>۹</sup> و در این مقام هم چون انسان در محیطی با خلوص و خالی از تعصب فکر کند، در می‌یابد که حیات و ممات او در دست دیگری است؛ و او خداست. حیات و ممات ساده‌ترین و روشن‌ترین موضوع زندگی است که هر عامی و کودک و جاهل نیز آن را درک می‌کند و می‌فهمد.

گرد آمدن ذرات وجود انسان از آب و هوا و گیاه و زمین در رحم مادر و دمیدن روح انسانی در آن، علت و موجودی می‌خواهد و انسان عاقل نمی‌تواند آن را انکار کند خداوند متعال در این مقام زنده کردن پس از مرگ و بازگشت به سوی خویش را هم اضافه می‌کند. و موضوع معاد، در بسیاری از آیات قرآن با استدلال به ابتدای آفرینش که آن هم دلیل روشنی است ثابت شده است؛ مانند: ﴿قُلْ يَحْيِيهَا الَّذِي أَنشأها أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. (یس (۳۶): ۷۹)

یعنی بگو استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند کسی که نخستین بار آنها را بیافرید.

۲. از جمله ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ چهار استفاده می‌شود:

الف: استدلال برای اثبات صانع و اینکه زمین و محتویاتش را خالق عالم و قادر

آفریده است.

ب: مقام و منزلت انسان بر جمیع موجودات زمین برتری دارد، و خالق جهان، زمین و دریا و کوه و حیوان و نبات و معدن را برای استفاده انسان آفریده و آنها را تابع و وی را متبوع قرار داده است.

ج: برای انسان جایز است که در زمین تصرف کند. و همین آیه، دلیل اصالة الاباحة و







حیازت اراضی موات است که در کتب فقه و اصول ذکر می شود.

د: این آیه افراد بشر را به تفکر و سعی و کوشش تشویق می کند و مخصوصاً با کلمه ﴿فی﴾ کشف معادن زیر زمین را به او اعلام می کند، خدا به مسلمین این آیه را گوش زد می کند تا آنها را به بهره برداری از نعمتهای بی کران خویش رهبری کند، پس اگر خود مسلمین قرآن را خوانند و روی سر گذاشتند، ولی در مقام عمل مسامحه کردند و دیگران از آنها پیش افتادند خداوند مهربان در راهنمایی خویش کوتاهی نفرموده است.

۳. راجع به عدد هفت نسبت به آسمان و تأخر آن از زمین، مفسران مطالب متنوع و مبسوطی گفته اند که در این مختصر ننگنجد؛ علاوه بر آنکه محققین آنها، آنچه را هنوز از نظر علمی ثابت نشده است، سکوت می کنند و اعتقاد اجمالی آن را کافی می دانند.

\*\*\*

﴿و إذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسیح بحمدک و نقدرس لک قال انی أعلم ما لا تعلمون﴾ (۳۰) و علم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبثونی بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین (۳۱) قالوا سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم (۳۲) ﴿

ترجمه

بیاد آور زمانی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین (جانشینی) پدید آورم، گفتند: در زمین مخلوقی پدید آوری. که فساد کند و خون ها بریزد، در صورتی که ما تو را تسبیح و ستایش و تقدیس کنیم، گفت: من چیزی می دانم که شما نمی دانید (۳۰) و خدا همه نامها را به آدم آموخت و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می گوئید از نام اینها خبر دهید. (۳۱) گفتند: تو را تنزیه می کنیم، ما جز آنچه به ما آموخته ای نمی دانیم که تو دانا و حکیمی. (۳۲)

مفردات

﴿خلیفة﴾ صفت مشبیه به معنی جانشین و قائم مقام است و تائش برای مبالغه است مانند: «علامة»

﴿یسفک﴾ فعل مضارع و مصدرش «سفک» است بمعنی ریختن و سرازیر کردن مایع

مانند: صب و سبک و ایراق.

﴿عَلَّمَ﴾ مفرد ماضی از مصدر تعلیم است. و ﴿آدَمَ﴾ مفعول اول و ﴿الاسماء﴾ مفعول دوم آن می باشد.

﴿ملائکه﴾ جمع «ملک» مخلوق روحانی است که قدرت تجسم نیز دارد. و در اشتقاقش از «الوکه یا لاک یا ملک» اختلافست.

### توضیحات

۱. داستان خلقت انسان و مقدمات و مذاکراتش تنها در همین یک مورد از قرآن ذکر شده است برخلاف سایر داستانها که با اجمال و تفصیل مکرر شده است.

۲. آیات مزبور در سیاق تعداد نعمت های الهی بر بشر آمده است. و اشاره دارد که خلیفه الهی بزرگترین افتخار است برای انسان، که او را از همه مخلوقات حتی ملائکه برتر و بالاتر قرار داده است. و مقصود از خلافت انسان، آباد کردن زمین و اظهار عدل و احسان است و ممکن است مراد از خلیفه، جانشین شدن فرزندان از پدران باشد؛ برخلاف ملائکه که همیشه بر یک حالند و توالد و تناسل ندارند.

۳. تعلیم آدم به نحو الهام و خلق علم، ضروری در نفس او بوده است نه از طریق اصطلاحات که موجب تسلسل است و مقصود از تعلیم اسماء، الهام نام های جمیع موجودات، و یا به اضافه خواص و آثار آنهاست که فرشتگان نمی دانستند.

۴. از آیات مذکور چند نتیجه استفاده می شود:

الف: خیر کثیر را بواسطه شرقلیل نباید ترک نمود چنانکه انگشت آکله دار را برای سلامت بدن می برند و اجتماع انسان هم اگر چه گاهی فساد و خونریزی دارد، بسیاری هم تعاون عمران و تعلیم و تربیت و علوم موروثی و تجربی دارد که بقاء و ترقی انسان مولود همین امور است.

ب: مطلبی را که از مقام علمی شامخی اظهار شود، اگرچه درک و فهمش گران باشد، نباید فوراً انکار و اعتراض کرد و بدین وسیله خامی و سبک مغزی خویش، اظهار داشت، بلکه خردمند دور اندیش در اینگونه موارد احتمال خطا و اشتباه در فکر خویش می دهد و حالت تردد نفسانی خود را با بیانی متین و مؤدب اظهار می دارد.

ج: مکالمه خداوند با فرشتگان به عنوان مشاوره نبوده، بلکه برای آشکار ساختن لیاقت





خلافت انسان بواسطه علم و قدرت و حس ابتکاری که در ملائکه نیست، بوده است.  
 د: انسان معجون و مرکب از خیر و شر است و انگیزه هر دو امر، در نهاد او سرشته  
 است و تنها بوسیله تربیت می تواند ترقی کند و از فرشته برتر شود.

عقل اگر غالب شود پس شد فزون      از ملایک این بشر در آزمون  
 شهوت ارغالب شود پس کمتر است      از بهایم این بشر زان کابتر است

\*\*\*

﴿قال يا آدم انبئهم بأسمائهم فلما أنبأهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم اني أعلم غيب  
 السماوات والأرض وأعلم ما تبءون وما كنتم تكتمون(۳۳)﴾ وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم  
 فسجدوا إلا إبليس أبى واستكبر و كان من الكافرين(۳۴) و قلنا يا آدم اسكن أنت و زوجك  
 الجنة و كلا منها رعداً حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين (۳۵)﴾

#### ترجمه

گفت: ای آدم نام آنها را به فرشتگان خبر ده، و چون نام آنها را به ایشان خبر داد، گفت:  
 به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و نیز می دانم آنچه را آشکار کردید و  
 آنچه را نهان داشتید. (۳۳) زمانی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده  
 کردند مگر ابلیس که سرپیچید و تکبر کرد و از کافران شد. (۳۴) و گفتیم: ای آدم تو و  
 همسرت در بهشت سکونت کنید و از آن به فراوانی از هر کجا خواهید، بخورید. و نزدیک  
 این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید. (۳۵)

#### مفردات

﴿انبئهم﴾ فعل امر مفرد و ضمیر ﴿هم﴾ مفعول آن است و مصدرش «انباء» به معنی  
 اخبار و اعلام است و «نبی» به معنی پیغمبر از همین ماده است.  
 ﴿تکتمون﴾ جمع مضارع مخاطب و مصدرش «کتمان» به معنی پوشیدن و پنهان کردن  
 است مانند: «اسرار، ابطان» و ضد آنها به ترتیب «ابداء، اعلان، اظهار» است.  
 ﴿اسجدوا﴾ فعل امر از مصدر «سجود» به معنی فروتنی و تواضع است. و در اصطلاح  
 شرع، گذاردن مواضع هفتگانه بر زمین است.  
 ﴿أبى و استکبر﴾ دو فعل ماضی مفرد و مصدر آنها «اباء» بمعنی سرپیچی کردن با

اختیار. و «استکبار» به معنی خود را از دیگری برتر دانستن و خواستن این معنی است.

### توضیحات

۱. جمله: ﴿الم اقل لكم﴾ استفهام تقریر است، یعنی «قد قلت لكم».

۲. سجده ملائکه برای آدم یک امر استثنائی و طبق دستور خداوند برای تعظیم و تکریم آدم و اعتراف فرشتگان به فضیلت او بوده است تا اسناد فساد و خونریزی نسبت به وی را جبران کند و ممکن است سجود به معنی لغوی بوده باشد، در هر حال سجود به معنی شرعی برای هیچ انسانی حتی پیغمبر و امام جایز نیست و تنها مختص بذات الوهیت است.

۳. راجع به کیفیت خلقت آدم و سپس همسرش حوا و دخول در بهشت و محل آن و تعیین شجره منیه، آیات و اخبار مختلف است و چون قرآن مجید نظر داستان سرائی ندارد، از بیان این خصوصیات خودداری کرده است و تنها نکات مورد پند و اعتبار را گوشزد می کند.

۴. از آیات فوق استفاده می شود که تکبر و خود بینی صفت زشت و نکوهیده است که گاهی انسان را به ورطه کفر و ارتداد می کشاند چنان که در احادیث و ادبیات شعر و نثر فارسی و عربی ما بسیار از آن نکوهش شده و از تواضع و فروتنی ستایش شده است. از کلمات قصار امیرالمؤمنین است:

۱. لیس لمتکبر صدیق. ۱۰

۲. التکبر یضع الرفیع. ۱۱

۳. لا یتکبر الا و ضیع حامل. ۱۲

۴. التکبر فی الولاية ذل فی العزل. ۱۳

۵. لا یتعلم من التکبر. ۱۴

۶. عجبت لمتکبر کان امس نطفة و هو فی غد جيفة ۱۵

۵. در مورد نهی از اکل آن است، چنانچه در اکل مال یتیم و عمل زنا هم از نزدیک شدن به آنها نهی فرموده است، تا اولاً: شدت قبح و زشتی این اعمال را بفهماند. و ثانیاً: نزدیک شدن موجب دیدن شود و دیدن باعث محبت شود و محبت، اعضاء و جوارح را



تحریک کند:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند، دل کند یاد

\*\*\*

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (۳۶) فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹) ﴿



ترجمه

پس شیطان آدم و حوا را از بهشت بلغزانید و ایشان را از نعمتی که در آن بودند، بیرون کرد. و گفتیم: در حالی که دشمن یکدیگرید پائین روید. و تا مدتی زمین قرار گاه و مایه بهره شماس (۳۶) سپس آدم از پروردگار خود کلماتی فرا گرفت، خدا او را ببخشید که وی ببخشند و مهربانست. (۳۷) گفتیم: همگی از بهشت، پائین روید. اگر هدایتی از من به سوی شما آمد، آنها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند. (۳۸) و کسانی که کافر شوند و آیات مرا تکذیب کنند، اهل دوزخند و در آن جاودان باشند. (۳۹)

مفردات

﴿ازلهما﴾ فعل مفرد ماضی و ضمیر ﴿هما﴾ مفعولش می باشد. مصدرش «ازلال» بمعنی لغزائیدن و سقوط دادنت.

﴿اهبطوا﴾ فعل جمع امر مذکر است از مصدر هبوط به معنی نزول و فرود آمدن ظاهری و یا معنوی است.

﴿مستقر﴾ اسم مکان بر وزن اسم مفعول از مصدر استقرار است، به معنی جایگزین شدن.

﴿متاع﴾ مصدر ثلاثی مجرد است به معنی تمتع و بهره بردن و گاهی اسم ذات است به معنی کالا. چیزی که از آن بهره برده می شود.

﴿تلقى﴾ فعل ماضی یک مفعولی و مطاوعه ﴿تلقیه﴾ دو مفعولی می باشد و از لحاظ ماده و معنی نظیر تلقین و تلقن است که در مطاوعه به معنی پذیرفتن و فرا گرفتن است .  
 ﴿تاب﴾ فعل ماضی از مصدر «توبه» به معنی رجوع و بازگشت است که هرگاه به بنده اسناد داده شود به معنی بازگشت از گناه است و چون به خدا نسبت داده شود به معنی قبول توبه بنده است .

### توضیحات

۱ . احتمال دارد، نهی خداوند آدم و حوا را از خوردن درخت، نهی تنزیهی و ارشادی باشد نه مولوی و تکلیفی . و مقصود از ظلم هم، ظلم بنفس بوده باشد، یعنی خوردن ازان درخت اثر وضعی و طبیعی ریبختن و دور شدن لباس، برهنگی و رسوائی، چنانچه مستی، اثر شرب خمر است و در حال برهنگی نمی توانست در بهشت بمانند، از این رو خدا در آغاز کار، آنها را بیدار باش داد و برحذر نمود و چون گول شیطان خوردند و برهنه شدند و از بهشت بیرون رفتند، توبه کردند، خدا توبه آنها را پذیرفت، ولی نسبت به خروج از بهشت که اثر وضعی آن گناه بود، جبران نشد و آدم و ذریه او، برای زمان موقتی به زمین فرود آمدند .

۲ . از آیاتی که راجع به وسوسه و اغواء شیطان نسبت به آدم و حوا در سوره اعراف و طه<sup>۱۶</sup> ذکر شده است، پیداست که شیطان آنها را گول زد و به آنها گفت، اگر از این درخت بخورید، مانند فرشتگان برای همیشه در بهشت باقی باشید و برای آنها سوگند یاد کرد، از این رو چندان تقصیر نداشتند .  
 ۳ . از آیات مزبور نتایج زیر بدست می آید:

الف : طبیعت انسان چنانست که هرچند به او اکرام و انعام بسیار شود، سپاسگزاری نکند . و اگر منعم وی وظیفه کوچکی که به صلاح خود اوست، برایش تعیین کند، سرپیچی نماید و شانه خالی کند، مگر کسانی که خود را تربیت کرده باشند و متذکر نعمتهای منعم خویش باشند .

ب : تنها چاره گنهکاران و نافرمان توبه و بازگشت بسوی منعم مهربانست . و خداوند همواره در توبه را بر وی بندگان باز گذاشته و برایش حاجب و دریانی هم قرار نداده است .



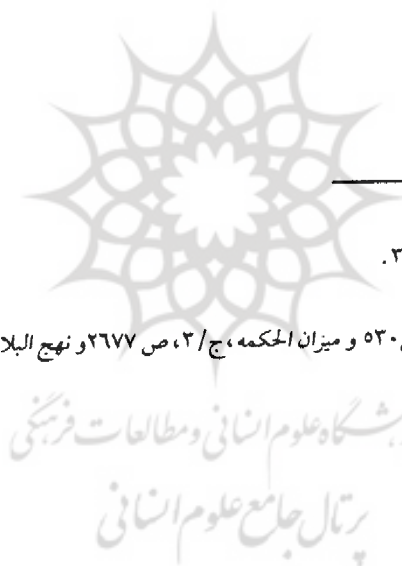
ج: خدای مهربان ذریهٔ آدم را در این جهان بدون رهبر و مربی نگذاشته. و اگر شیطان را به عنوان خاری سر راه گذاشته است، انبیاء و اولیاء ناصح و دلسوز خویش را بدون هیچ گونه توقعی از بشر برای هدایت و دستگیری آنها می فرستد، هر چند بشر، خیره سری کند و رهبر دلسوز خود را بکشد و تبعید کند و شکنجه دهد.

د: کسانی که از رهبران الهی پیروی کنند ترس و اندوهی ندارند. در صورتی که بزرگترین دشمن جان انسان و مانع ترقی و کمال وی ترس از آینده و اندوه برای گذشته است، ولی مؤمن چون جان خود را با مدیر و مالک جهان هستی ارتباط داده است، همه تغییرات و تحولات جهان را به اراده و مشیت خالق و مالک دانا و مهربان و مقتدر خویش می بیند و رضا و تسلیمش، او را همواره با نشاط و خرم نگه می دارد، ولی کافران و منکرین، رهبران الهی خود را مقهور و مغلوب هیولای بی شعور و ادراکی به نام دهر و طبیعت می بینند و همواره در آتش ترس و اندوه به سر می برند.



مأخذ:

۱. فی ظلال القرآن، ج/ ۱ ص ۳۸.
۲. سوره بقره، آیه ۲۳.
۳. عیون الحکمة و المواعظ، ص ۵۳۰ و میزان الحکمه، ج/ ۲، ص ۲۶۷۷ و نهج البلاغه، حکم ۴۶۱.
۴. نهج البلاغه، الحکم / ۴۶۰.
۵. المفردات، ص ۵۲.
۶. المنارج / ۱، ص ۱۹۸.
۷. المنارج / ۱، ص ۲۳۳.
۸. لم نعثر علیه.
۹. نهج البلاغه، خطب / ۱.
۱۰. محاسبة النفس، ص ۷۷.
۱۱. مستدرک الوسائل، ج/ ۱۲، ص ۲۸.
۱۲. عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۴۱ و میزان الحکمة، ج/ ۲، ص ۲۶۵۶.
۱۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۲ و ۱۹۹.
۱۴. میزان الحکمة، ج/ ۲، ص ۲۶۵۹.
۱۵. عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۲۹.
۱۶. الاعراف (۷): ۲۰ و طه (۲۰): ۱۲۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی